بسمه تعالی

۰۶/۱۲/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**مرفوعه زراره**

خوب روایت بعدی که مرحوم شهید صدر به آن تمسک می‌کنند مرفوعه زراره هست که در آن ذکر شده «خُذ بقول اعدلهما ما عندک و اوثقهما فی نفسک» بعضی از اشکال‌هایی که ما به مقبوله عمر بن حنظله می‌کردیم در اینجا هم هست خلاصه اشکال این است که اگر فقط کلمه اوثق ذکر شده بود ما ممکن بود استظهار کنیم که اوثق بودن به مناط طریقیت ملاک ترجیح قرار داده شده و ظاهر این است که ملاک اصل حجیت در قول اوثق بیشتر هست بنابراین قول اوثق مقدم شمرده شده ولی چون کلمه «اعدل» هم ذکر شده این می‌تواند جنبه موضوعیت داشته باشد وقتی جنبه موضوعیت داشت شما نمی‌توانید استظهار کنید که این در مورد خبرین قطعیین نیست.

روایت بعدی روایت عبدالله بن ابی عبدالله هست این روایت به نظر من مهمترین روایت در بحث مرجحات هست اثبات صحت آن را از جهت سندی در جای خود بحث کردیم و از جهت دلالتی هم در بحث مرجحات خیل مهم هست متن راویت بنابر نقل جامع الاحادیث ج1 ص320 حدیث 672 باب6 از ابواب المقدمات حدیث 26 این هست «عن عبد الرحمن بن أبی عبد اللّه قال: قال الصّادق علیه السّلام: إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فأعرضوهما علی کتاب اللّه فما وافق کتاب اللّه فخذوه فإن لم تجدوهما فی کتاب اللّه فأعرضوهما علی أخبار العامّة فما وافق أخبارهم فذروه و ما خالف أخبارهم فخذوه» این روایت را مرحوم صدر می‌فرماید ظاهر این هست که ترجیح به کتاب از باب این هست که کتاب قطعی است و از باب تحکیم قطعی بر ظنی است وقتی اینطور شد مربوط به خبرین قطعیین نخواهد بود چون خبرین قطعیین این بحث تحکیم قطعی بر ظنی در مورد آن مطرح نیست بنابراین آن اشکالی که در بعضی از طوایف می‌گفتیم که ممکن است مربوط به خبرین قطعیین نباشد در این روایت شریف نمی‌آید البته ایشان هیچ توضیح نمی‌دهند که چرا این از باب قطعی بودن کتاب را عنوان کرده است ممکن است کتاب به عنوان مهمترین کتاب قطعی به عنوان مرجع و محل مراجعه قرار بگیرند چون ثقل اکبر هست و هیچ توضیحی نداده‌اند و هر کسی استظهار کرده‌اند حالا اگر کسی استظهار را نپذیرد نمی‌توان این استدلال را تمام کرد اما اصل این مطلب که آیا واقعاً می‌شود این را قطعیین ذکر بکنیم یا نه، متوقف هست بر یک توضیحی در مورد مفاد این روایت، ما دو دسته روایاتی دارد که گفته خبرهای مخالف کتاب را کنار بگذار یک دسته در جایی هست که شرط حجیت ذاتی خبر را عدم مخالفت با کتاب ذکر کرده، فرض نکرده که خبر حجت هست، دسته دیگر مثل این روایت در مقام ترجیح موافقت کتاب را مرجح قرار داده ظاهر این روایت این است که إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان البته اینجا «مختلفان» از عبارت آقای حائری افتاده

است إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان مفروض این هست که دو تا حدیث مختلف بودن منشاء شده این حکم در مورد آن جعل شده والا اگر اینها مختلف نبودند هر دو تا متفق و مخالف کتاب بودند و باید اخذ می‌کردیم مفروض این روایت این هست که این دو خبر شرط حجیت ذاتی را دارد بنابراین این مفادش با آن روایتی که می‌گوید «ما خالف کتاب الله فذروه» فرق دارد این دو دسته را ما چطوری جمع کنیم مرحوم خویی می‌گوید یک چیزی شرط اصل حجیت خبر هست عدم مخالفت با کتاب به نحو تباین، یا به تعبیر عامتر مخالفت با کتابی که جمع عرفی ندارد آن عدمش شرط اصل حجیت هست این مخالفت با کتابی که اینجا هست مخالفت با کتابی هست که جمع عرفی دارد بنابراین اگر چه؟؟؟مخالفت کتاب اولاً و بالذّات ما مخالفت کتاب را گفتم شامل مواردی که جمع عرفی دارد نمی‌شود ولی اینجا به قرینه اینکه مفاد این مخالف کتاب با آن مخالف کتاب در آن روایت دیگر دارد فرق دارد ما باید این را حمل کنیم بر؟؟؟ یک اشکالی اینجا مطرح هست در مورد کسانی که می‌آمدند روایت جعل می‌کردند نمی‌رفتن یک روایتی را جعل کنند که دقیقاً مخالف کتاب باشد که هیچگونه جمع عرفی نداشته باشد و کاملاً بالنصوصیه و بالتباین این بگوید نماز بخوان و دیگری بگوید نخوان، جعل بگونه‌ای میکردند که قابل قبول باشد بنابراین مخالفت بالتباین با قرآن این مخالفت اصلاً مطرح نبوده بنابراین آن روایتی که می‌گوید «ما خالف کتاب الله فذروه» باید حمل کنیم بر آن مخالفتی که جمع عرفی دارد نه مخالفت دیگر، این به عنوان یک مشکل در این بحث مطرح هست این مشکل را دو جور جواب اصلی میتوان داد یک جواب این است که مخالف کتابی که جمع عرفی دارد دو دسته هستند مخالفت کتابی که جمع عرفی دارد و این جمع عرفی او متعین هست یعنی حتماً این روایت مخصص کتاب هست مثل عام و خاص مطلق که جمع عرفی دارد و متعین هم هست (خاص عام را تخصیص می‌زند جایی که از جهات دیگر مساله‌ای نباشد) یک جور جمع عرفی‌هایی هست که لامتعین هست یعنی هم کتاب می‌تواند این روایت را تخصیص بزند و هم روایت می‌تواند کتاب را تخصیص بزند ولی به دلیل عدم تعیّن کانّ ما نمی‌دانیم باید چه کار بکنیم اسم اول قرینه خاص بر عام هست و بحث جمع عرفی دارد و عرف هم متعین نمی‌ماند ولی قسم دوم عرف متحیر می‌ماند، موضوع تحیر در جمع عرفی لامتعین محقق هست ولی در جمع عرفی متعین موضوع تحیّر، تحقق ندارد بنابراین ما ممکن است اینطوری بگوییم آن روایتی که شرط اصلی حجیت را عدم مخالفت با کتاب می‌داند آن را بگوییم شامل می‌شود مخالفت بالتّباین و مخالفت عموم خصوص مِن وجه (مخالفتی که جمع عرفی لا متعین داشته باشد) این یکی را باید حمل کنیم به مخالفتی که جمع عرفی آن متعین هست بنابراین درست مخالفت بالتّباین خیلی نادر هست یا اصلاً تحقق ندارد که جاعلین آن جعل را انجام دهند ولی به نحوی که عموم خصوص من وجه باشد، و این باعث شود اینها بگویند بوسیله این سنت شما کتاب را آن ماده اشتباهش را بدهید به این سنت به این روایتی که اینها فرض دارند که جاعل جعل کرده است امکان این مطلب هست عرف زیر بار مخالفت بالتّباین نمی‌رفته و جعل نمی‌کردند ولی ممکن است به نحو عموم خصوص من وجه جعل کرده باشند و با این کار قسمتی از کتاب را از مدلولش خارج می‌کنند بنابراین آن مشکلی که هست

اخباری که کتاب را از اصل حجیت ساقط کرده مورد نخواهد داشت آن حل می‌شود این یک پاسخ به این اشکال بنابر این پاسخ اگر ما بخواهیم مشق کنیم «ما وافق کتاب الله» اینجا مراد باید غیر قطعیین باشد فرض این است که این روایت هم روایاتی که تباین با کتاب را مخالف است را شامل می‌شود و هم روایتی که با جمع عرفی لا متعین با کتاب مخالف هست را شامل می‌شود همه اینها اگر یک نوع مخالفت به نحو عموم خصوص من وجه باشد یا مخالفت به تباین باشد داخل این موضوع نیست پس مفروض گرفتیم روایت مورد بحث ما نه مخالف هست به نحو عموم خصوص من وجه و نه مخالفت به نحو تباین هست بنابراین اگر صادر شده باشد متعین هست که این کتاب را تخصیص بزند و ظهور آن اقوی است و به بحث دلالت مربوط نیست اگر مخالفت عموم خصوص من وجه را هم مورد بحث قرار میدادیم ممکن بود به بحث دلالت مربوط بشود می گوید شما تنها در صورتی دلالت را رفعیت کنید که دلیل قطعی روشن در مقابل آن داشته باشید و دلیلی که از جهت ظهوری به نحو عموم خصوص من وجه هست آن صلاحیت ندارد ولی فرض این هست که اینجا از جهت دلالت سنت نصوصیت دارد به این ترجیح جهت صدور هم که مربوط نیست چون ممکن است کسی که مخالف کتاب باشد موافق عامه هم باشد بحث تقیه و اینها که موافقت و مخالفت کتاب نسبت به تقیه و عدم تقیه هم ارتباطی ندارد بنابراین این را فقط باید بگوییم مورد بحث در جایی هست که دو تا خبر ظنّین هستند می‌خواهد بگوید که آن ظنّی که موافق کتاب هست آن اشکالی ندارد به آن اخذ کنیم ولی ظنی که مخالف کتاب هست با ظنی مخالف کتاب حق ندارید کتاب را تخصیص بزنید ظنی مخالف کتابی که در مقابل او یک موافق کتاب هم وجود دارد نه ذاتاً اگر آن ظنی در کنار او موافق وجود نداشت خوب اخذ می‌کردیم چون اعتبار داشت نکته بحث این است که ما فرض کردیم در این روایت مراد از مخالفت، مخالفت بالنصوصیه است چون مخالفت بالنصوصیه است پس بر دلالت مربوط نیست پس ترجیح دلالی نیست، ترجیح جهتی هم نیست پس می‌شود ترجیح صدوری. وقتی ترجیح صدوری شد نمی توانیم این را اختصاص دهیم به قطعیین باید به هر حال ظنیین باشد.

پرسش: اینها از جهت صدور هستند... پاسخ: من نگفتم که موافق عامه هست یا مخالف عامه، پس جهت صدوری نیست و موافقت و مخالفت از جهت تقیه دار بودن و تقیه دار نبودن علی السویه است.

بنابراین ما اگر این روایت مخالف کتاب را، ما مرادمان حالا چه تفسیری که آقای خویی کردند که گفتند مراد مخالفت غیر جمع عرفی و بیانی که ما گفتیم هر کدام از این پاسخ‌ها را دادیم بطوری که روایت مخالفت کتاب را ما قطعی بدانیم این حتماً باید به صدور برگردد به صدور که برگشت این در مورد قطعیین نمی‌تواند باشد اما اصل آن اشکالی که وجود داشت یک پاسخ دیگری هم دارد پاسخ این است که ممکن است ما بگوییم کسانی که روایاتی را جعل می‌کردند گاهی اوقات روایاتی بوده که عرفاً متباین هستند ولی اینها ادعا می‌کردند که اصلاً قرآن یک نظام محاوره‌ای جدا است اصلاً یک جوری حرف می‌زنند که آدم‌های عادی اینگونه حرف نمی‌نند و رمز گونه هست که

کار ؟؟؟ اینگونه بوده، که در روایت ما این هست که بعضی‌ها می‌گفتند الصلاة رجلٌ، الصوم رجلٌ، الفحشا رجلٌ بعضی‌ها می‌گفتند اصلاً یکی از اعتقادات غالیان همین بوده می‌گفتند اینکه نماز روزه بگیرید یعنی ائمه علیهم السلام را دوست داشته باشید این مرادش این نیست که خارجاً نماز بخوانید این هم که گفته شراب و امثال اینها را اجتناب کنید مرادش اجتناب از محرمات نیست مرادش تبری از اعدا دین هست این در روایت ما وارد شده است (الصلاة رجلٌ، الصوم رجلٌ، الفحشا رجلٌ) خوب اینها چطوری این جعل‌ها را می‌کردند با این پیش فرض قرآن نحوه ادبیات آن با ادبیات عرف متعارف متفاوت هست بنابراین با وجود اینکه جمع عرفی نداره و می‌گوید نداشته باشد و در مقام تاویل که می‌آمدند می‌گفتند قرآن یک ادبیات خاص خودش را دارد یک سری تاویل‌هایی از غالیان هست کسانی که اسم خود را عارف گذاشته‌اند مثلا می‌گویند آتش و جهنم این نعمتی است برای کافر یا حضرت موسی علیه السلام که اعتراض کرد به فرعون که چرا می‌گویی«انا ربکم الاعلی» اشکال این بود که چرا تخصیص می‌دهید در مورد فرعون همه ما انا ربکم الاعلی هستیم این اعتراض به تخصیص به ربوبیت خودشان هست همه انسانها، همه کلُ موجودٍ فهو آیة الله حالا یک چیزهایی که به هم بافته‌اند مکرر در این جور چیزها وجود داردآنها در واقع اصل این حرف بر هر دو چه غالی ها چه عارف مسلک ها و چه امثال اینها که بر اساس یک پیش فرض است اینکه قرآن یک گونه محاوره‌ای دارد که اینگونه فرق دارد و متفاوت است یا «انما یعرف القرآن من خوطب به» را ممکن است شخصی اینگونه معنا کند که طوری معنا کرده که ائمه معصومین بفهمند اگر یک روایتی صد در صد هم با قرآن مخالف باشد و به هیچ وجه هم عرف زیر بار نرود که معنای این باشد روایت وارد شده شما را باید بپذیرید شما باید بگویید که قرآن اصلا برای فهم شما نیست قرآن برای فهم اهل بیت است، اهل بیت هم می فهمند آنها هم فهمیده و برای ما اینگونه توضیح داده‌اند حتی اگر مخالفت تباینی هم باشد چون ادبیات قرآن برای فهم و عرف متعرف نیست که جمع عرفی نداشتن مشکل ساز باشد اصلا برای عرف متعارف نیست این برای خصیصین است فردی می‌گوید خصیصین ائمه هستند پس تاویل غلات می‌کند، تاویل عارف مسلک‌ها می‌کند. همه‌ی این چیز‌ها یک نقطه‌ی مشترک دارند وآن این است که مخاطب این کتاب را عرف متعارف نمی دانند البته از روایات این مطلب روشن است که مخاطب قرآن، عرف متعارف هست ولی نه اینکه تمام معارف قرآن را همه‌ی مردم بدانند قرآن برای مردم هست ولی نه اینکه اختصاص به مردم داشته باشد یک سری چیزهای دیگری هست که ائمه معصومین علیهم السلام می‌فهمند و امثال اینها. غرض من این است اگر ما اینگونه تفسیر کردیم روایتی که می گوید «من خالف کتاب الله فذروه» می تواند ناظر به مخالفت به تباین باشد و ما اصلا مخالفتی که جمع عرفی داشته باشد چه مخالفتی که به نحو عموم خصوص من وجه باشد چه مخالفتی که به نحو عام و خاص باشد این اطلاق مخالفت آنها را شامل نمی‌شود مخالفت اینگونه که گفتیم یعنی جمع عرفی ندارد اگر چنین باشد ما ممکن است بگوییم اصلاً روایاتی که مخالف آن به نحو عموم خصوص مطلق هست از هر دو دسته‌این روایات خارج هست اصلا عرف متحیر نمی ماند موضوعات اینها در جاهایی است که مخالفت

به گونه‌ای هست که نوعی تحیری برای انسان ایجاد می‌کندما اگر اینگونه بگوییم که روایاتی که مخالف با کتاب را مطرح کرده به عنوان شرط اصل عدی مخالفت با کتاب را به عنوان شرط اصل حجیت را ذکر کرده آنجا مخالفت به تباینی است در این دسته روایات مراد مخالفت عموم خصوص من وجه است فوق آن این است که شما عموم خصوص مطلق را هم شامل این بدانید که آن در جهتی که می‌خواهم عرض کنم زیاد مهم نیست اگر این روایت را شامل مخالفت به نحو عموم خصوص من وجه اختصاص بدهیم می‌گوییم این روایت عموم خصوص من وجه است، عموم خصوص من وجه شد ممکن است مربوط به قطعی الصدور هم بشود می‌گوید دو تا روایتی هم که قطعی الصدور باشد اگر یکی از آنها دقیقاً موافق با کتاب باشد یکی هم مخالف با کتاب هست به نحو عموم خصوص من وجه شما آن موافقه را بگیر و آن که مخالف به نحو عموم خصوص من وجه آن را ترک کن بگو که شاید دلالت آن روایتی که مخالف کتاب هست آن دلالتش صحیح نباشد چون دلالتش قطعی نیست وقتی دلالتش قطعی نشد ممکن است علتی که این روایت موافق ترجیح داده شده بر روایت مخالف اینکه این روایت مخالف با توجه به اینکه جمع عرفی آن متعین نیست صالح است برای تصرف در ظهور کتاب نیست.

پرسش: اگر کسی بگوید آنجا که مخالفت به معنای عام وخاص مطلقی که جمع عرفی دارد ادعا کند که قطعی الصدور را می‌گیرد به این معنا که آن کس که مخالف کتاب هست را بگذار کنار، نه به این معنا که چون دلالتش نصّه، نه به این معنا که بخواهیم در نص آن تصرف کنیم بلکه با این مبنای اصولی که این خبر نمی‌تواند قرآن را تخصیص بزند...

پاسخ: خبر واحد ظنّی نمی‌تواند تخصیص بزند، اگر قطعی باشد مشکلی نیست.

یک اشکال دیگری هست این در قطعی الصدور بودن است اینکه شما مفروض گرفتید این مرجحات جنبه موضوعی دارد خدا می‌خواهد کتاب در جامعه رواج پیدا کند مرجعیت داشته باشد ولو هر دو قطعی الصدور هستند ولی با این حال شارع گفته آنکه موافق کتاب هست اخذ کن و آنکه مخالف کتاب هست ترک کن جهت صدور منحصر در تقیه نیست، جهت صدور ممکن است به نکات دیگری وجود داشته باشد گاهی خود ائمه معصومین علیه السلام برای این اختلاف می‌انداختند که این اختلاف مطلوبیت داشته است بنابراین این روایتی موافق کتاب هست، ممکن است به جهت اختلاف صادر شده باشد و هم روایت دیگر ائمه معصومین علیه السلام نه به جهت اینکه احتمال مخالفت با واقع یکی از اینها قویتر هست، نه این احتمال قوی‌تر نیست از همه جهات اینها مساوی هستند از جهت اعتبار مساوی هستند ولی احتمال تقیه هم می‌رود.

09/12/93

بسمه تعالی

محصّل عرض ما در روایت عبدالرحمان بن ابی عبدالله این بود که آقای صدر می‌فرمایند، ترجیح کتاب از باب ترجیح قطعی الصدور بر ظنی الصدور هست بر این شاهدی ما پیدا نکردیم و چگونه هست استظهاری که ایشان می‌فرمایند این روایت در واقع دو تا مقدمه برای اثبات مدعا در مورد آن وجود دارد اگر کسی این دو تا مقدمه را قبول کند استدلال آن تام است یکی اینکه این روایت کتاب را مرجِّح قرار می‌دهد نه مرجع، چون یک بحث هست که آیا چیزهایی مثل کتاب، احتیاط امثال اینها به عنوان مرجح مطرح هستند یا مرجع اگر ما گفتیم کتاب مرجع هست ممکن است تو قطعی الصدور هم این حرف بیاید هر دو قطعی الصدور هستند ولی به دلیل اینکه از سایر جهات قطعی نیستند با همدیگر تعارض پیدا کرده و کنار گذاشته شده، و کتاب مرجع می‌شود طبیعتاً این هم با قطعی الصدور بودن هم سازگار هست پس مقدمه اول اینکه باید بگوییم اینجا کتب مرجح هست نه مرجع، مقدمه دوم اینکه بعد از اینکه کتاب مرجح بود مرجحیت کتاب به جهت طریقی هست نه موضوعی اگر ما گفتیم مرجحات به جهات موضوعی هست خوب طبیعتاً کتاب می‌تواند به دلیل اینکه کتاب خدا است و خداون سبحان می‌خواهد کتاب او در جامع رواج پیدا بکند در این جور جاها که از جهات دیگر مساوی هستند روایت موافق کتاب را ترجیح داده‌اند اگر این دو مقدمه تمام شد ظاهر این است که ترجیح صدوری است بعید نیست و من نمی‌خواهم خیلی انکار کنم این روایت را ما ظهور بدهیم بر اینکه ترجیح خبر قطعی بر خبر غیر قطعی هست یعنی در خصوص قطعی الصدورها نیست در مورد غیر قطعی الصدورها هم این شامل می‌شود.

پرسش: ظهور کدام بیشتر است... پاسخ: مقدمه اول شاید ظهورش قویتر باشد یعنی در مرجح بودنی که ظاهر آن ایست که می‌خواهد مرجح ذکر کند نه اینکه این دو تا را کنار بگذارد و آن را مرجع قرار دهد ظاهر «فخذوه» این است که خود روایت را اخذ کنید یعنی ظاهر اخذ روایت، اخذ روایت «بما انّه حجةٌ» هست اخذ روایت نه به خاطر اینکه این کتاب با آن کتاب مطابق هست آن کتاب هست نه در مقدمه اول ظهور آن مشخص هست اما مقدمه دوم اینکه جنبه موضوعی دارد یا طریقی آن خیلی قطعی نیست ولی بعید نیست در این جور چیزها ما بگوییم ظاهر اینها این است که جنبه موضوعییت ندارد و جنبه طریقیت دارد من مستبعد نمی‌دانم ظهور روایت را در مورد غیر قطعیین هم این روایت وارد شده است.

اما روایت بعدی روایت محمد بن مسلم هست «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ یَرْوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا یُتَّهَمُونَ بِالْکَذِبِ فَیَجِی‌ءُ مِنْکُمْ خِلَافُهُ؟ قال: «إنّ الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن» البته اینجا خزّاز نوشته که خرّاز درست هست البته خراز و خزاز لقب داریم ولی ابی ایوب آنطوری که از خط شیخ نقل شده خراز هست. آقای صدر می‌‌فرماید این روایت را کانّه مفروغ عنه گرفته است روایت غیر متهم بالکذب مقبول هست سوال این است روایتی که حجت هست بنابراین لازمه حجیت این هست که کانه از طرف شارع مقدس صادر شده باشد پس

چطور می‌شود بر خلاف آن مطلبی که کانه حجت شرعی است کلامی از شما صادر شود خوب استدلال به این روایت به نظر می‌رسد ناتمام است چون در لایتهمون بالکذب یک موقع مراد این است که متهم به کذب در نوع موارد نیستند یعنی در نوع موارد راست می‌گویند بنابراین آنکه در نوع موارد راست می‌گوید شارع قول او را در این مورد حجت قرار داده است که در این مورد هم متهم کذب نیست، یک موقع هم این است لا یتهمون بالکذب مراد این است که در خصوص این خبر لایتهمون بالکذب می باشد یعنی اشخاص مطمئن هستند متهم به کذب آنها را قرار نمی‌دهند و اتهام به کذب به آنها نمی‌زنند مطمئن هستند که در این مورد راست می‌گویند پس بنابراین وقتی شخص راست می گوید بحث حجیت تعبدیه نیست چون متهم به کذب نیستند پس راست می‌گویند راست گفتن چطور می‌شود شما در مورد حدیثی که مطمئناً از پیامبر صادر شده مطلب بگویید واین معنا از معنای قبلی خیلی روشن‌تر است معنای قبلی این است که می‌گوید چطور می‌شود یک خبری که حجت باشد شما بر خلاف او بیان کنید حالا می‌گوید ممکن است دلالت در این مورد خاصی ما بر خلاف آن گفتیم آن خبر دیگر حجت نباشد یک جواب واضحی دارد وآن این است که حجیتش حجیت همیشگی نمی‌باشد جایی که حجیت اخبار واحد در صورتی است که صریحا از ما بر خلاف او وارد نشده باشد ولی اگر لایتهمون بالکذب را به این معنا گرفتیم یعنی در خصوص این مورد متهم به کذب نیستند ایجا بحث حجیت تعبدیت که نیست اینجا بحث این است ما قطع داریم که این مطابق با واقع است چطور می‌شود شما بر خلاف قول پیغمبر بیان کنید امام علیه السلام هم می‌فرمایند حدیث هم می‌تواند نسخ شود یعنی اگر حدیثی ینسخ کما ینسخ القرآن باشد ععنی حدیث پیغمبر هم می‌تواند نسخ شود همچنان که نسخ قرآن مطرح باشد یا «إنّ الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن» حدیث هم می‌تواند حدیث را نسخ کند کلام کانّه حدیث هست و حدیث را نسخ کند و من یُنسخ را بیشتر می‌پسندم چون حدیث معمولاً در اصطلاحات آن دوره به قول پیغمبر اطلاق می‌شد می‌گوید کلام پیامبر که حدیث هست آن کلام هم صلاحیت نسخ شدن را دارد حالا بحث سر این نیست که ائمه نسخ کنند بحث این هست که آن حدیث می‌تواند منسوخ باشد (از پیغمبر مطلبی را نقل کرده‌اند که منسوخ بوده است) خود پیغمبر هم ممکن است ناسخش را آورده باشد نمی‌خواهیم بگوییم که ناسخ حتما باید از ائمه علیه السلام باشد «یجیءُ منکم خلافه» یعنی شما حدیث را که نقل کرده‌اید ناسخ بوده و آنها که حدیثی را نقل کرده‌اند منسوخ بوده است بنابراین منافاتی با این مطلب ندارد تقدیر این روایت اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. اینه روایتهایی بود که آقای صدر نقل کردند.

آقای حائری در حاشیه دو تا روایت دیگری را ضمیمه کرده‌اند ویکی از آن دو تا روایت، یکی مرسله احتجاج لطّبرسی هست «مَا رُوِیَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا ع تَجِیئُنَا الْأَحَادِیثُ عَنْکُمْ مُخْتَلِفَةً قَالَ مَا جَاءَکَ عَنَّا فَقِسْهُ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَحَادِیثِنَا فَإِنْ کَانَ یُشْبِهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ یُشْبِهْهُمَا فَلَیْسَ مِنَّا قُلْتُ یَجِیئُنَا الرَّجُلَانِ وَ کِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِیثَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَیُّهُمَا الْحَقُّ فَقَالَ إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوَسَّعٌ عَلَیْکَ بِأَیِّهِمَا أَخَذْتَ‌«اینجا استدلال به این روایت که دو قطعه‌آن را ممکن است ما استدلال

کنیم یکی به قطعه صدر آن «تَجِیئُنَا الْأَحَادِیثُ عَنْکُمْ مُخْتَلِفَةً قَالَ مَا جَاءَکَ عَنَّا فَقِسْهُ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَحَادِیثِنَا فَإِنْ کَانَ یُشْبِهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ یُشْبِهْهُمَا فَلَیْسَ مِنَّا» با این تقریب اینکه می‌گوید اگر مطابق کتاب بود یعنی‌شبیه به کتاب بود اما هست و اگر نبود از ما نیست، این باید مفروض احادیث قطعی الصدور باشد که شارع تعبداً بگوید از ما هست یا نیست، والا آنکه قطعی الصدور باشد آن معنا ندارد که بگ. ید از ما هست یا نیست آن قطعاً از ائمه هست مجرد اینکه مضمون یک روایت مطابق حکم الله نیست مثلاً تقیتاً صادر شده است ظاهر «منّا» این هست که خود این الفاظ و خود حدیث از ما هست یا نیست اما اینکه مفاد این حدیث حکم الله هست یا نیست، آن در خلاف ظاهر هست اینکه قطعاً از ائمه معصومین علیه السلام صادر شده را و لو تقیتاً را بگوییم منا نیست و تقیتاً صادر شده است و لو صدور آن بیان حکم واقعی نباشد پس ظاهر این روایت در مورد غیر قطعی الصدورین هست بنابراین معلوم هست که غیر قطعی الصدورین هم حجت هستند که ای جور اینها را معارض فرض کرده است استدلال دوم به ذیل روایت هست «الرَّجُلَانِ وَ کِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِیثَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَیُّهُمَا الْحَقُّ» کانّه می‌خواهد بگوید وثاقت موضوع هست برای حجیت و از آن استفاده می‌شود قول مطلق ثقه حجت هست، به نظر می‌رسد هیچ یک از ود قطعه قابل استدلال نیست اما استدلال صدر روایت خوب است لو لا اینکه شبیه این روایت روایت دیگری از حسن بن جهم وارد شده باشد و ما اگر مطمئن باشیم که این دو تا روایت یکی هست آن وقت مشکل می‌شود به این دو روایت تمسک کنیم «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع قَالَ: إِذَا جَاءَکَ الْحَدِیثَانِ الْمُخْتَلِفَانِ فَقِسْهُمَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ أَحَادِیثِنَا، فَإِنْ أَشْبَهَهُمَا فَهُوَ حَقٌّ، وَ إِنْ لَمْ یُشْبِهْهُمَا فَهُوَ بَاطِلٌ. » تعبیر منّا ندارد و «حَقٌّ بَاطِلٌ» دارد حق و باطل ممکن است روایاتی که از ائمه معصومین علیه السلام هم حتماً صادر شده باشد ما بگوییم این حق و باطل در مورد آن مطرح است مگر شما اینطور مطرح کنید فَقِسْهُمَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ أَحَادِیثِنَا مراد از این احادیثنا چیست؟ مراد از احادیثنا احادیث قطعی الصدور هست پس بنابراین مفروض اینها باید احادیث غیر قطعی الصدور باشد بنابراین این خودش مفروض این است عرضه‌ای بر احادیث حدیث غیر قطعی الصدور را بر احادیث قطعی الصدور عرضه می‌کندآن را هم ممکن است کسی بگوید نه حدیث قطعی الصدور بلکه حدیثی که از همه جهت قطعی الصدور است. (هم قطعی الدلالة، قطعی الجهة) احادیثی که از هر جهتی مسلم باشد. پرسش: شارع چرا بحث حق و باطل را مطرح می‌کندعرضه به احادیث ما بکنید اگر مثل آنها بود حق است... پاسخ: عیب ندارد این شاهد نیست، مراد اصلاً جهت صدوری است می‌گوید اگر حدیثی مشابه حدیث قطعی الصدور هست، آن حدیث حق است ولی این احتمالی که مراد به احادیثنا، احادیث قطعی من جمیع الجهات باشد باعث می‌شود که این را نشود به آن استدلال کرد. حالا اگر کسی استظهار آن این باشد که مراد از احادیثنا احادیث قطعی الصدور هست می‌شود به این روایت استدلال کرد ولی به نظرم مشکل هست.

اما ذیل روایت، یک مطلبی را من در بحث تعادل و تراجیح مطلبی را در ذیل این حدیث گفته‌‌ام آقای روحانی در منتهی الاصول گفته‌اند که این روایت در مورد روایت

قطعی الصدور هست نه در مورد روایتهای ظنی الصدور بنابراین قابل استناد نیست ایشان توضیح نداده‌اند که چطوری این در مورد روایت قطعی الصدور هست ما توضیح دادیم که کلمه ثقه گاهی اوقات مراد ثقه در نوع موارد هست گاهی ثقه اطمینان بخش، ولی این اطمینان بخش آیا مراد این هست که در نوع اخبارات اطمینان بخش هست یا در خصوص این مورد بحث اطمینان بخش هست؟ اگر این استدلال به این روایت در صورتی صحیح هست که مراد ا ثقه در نوع موارد باشد ولی اگر ثقه در خصوص این مورد باشد یعنی کسی که قطع داریم و اطمینان به این داریم که خبر آن مطابق با واقع هست بنابراین بخصوص اگر ثقه به معنای صدوق هم باشد که معمولاً آقایان ثقه را به معنی صدوق معنا می‌کنند آن هم ممکن است صدوق در خصوص این خبر باشد نه صدوق در نوع موارد حالا ثقه‌ای که به معنای صدوق هست را کسی مدعی باشد که مراد از صدوق، صدوق در نوع موارد هست در ثقه که به معنای اطمینان بخشی هست دیگر اطمینان آن خیلی مستبعد هست که کسی این احتمال را بدهد الان این عبارت را شما هم به کار میبرید و می‌گویید: از آدم مورد اعتمادی شنیدم که چنین چیزی را می‌گفت مورد اعتمادی را یعنی چه یعنی اطمینان دارم که این مطلب همانطوری هست که این آقا گفته است مورد اعتماد در خصوص این مورد هم مورد اعتماد هست نه اینکه در سایر موارد مورد اعتماد هست بنابراین از این جهت این روایت قابل استناد نیست این تقریب این هست که این احتمال دارد یا بگوییم ظاهر ثقه این هست که ثقه ای در خصوص مورد هست یا لااقل این احتمال که مراد از ثقه، ثقه ای در خصوص مورد باشد باعث این می‌شود که روایت صلاحیت استدلال نداشته باشد در خصوص این روایت یک قرینه‌ای وجود دارد آن قرینه باعث می‌شود‌که اگر در جاهایی دیگر هم اگر ما ثقه را به معنای ثقه در خصوص مورد نگرفتیم اینجا باید ثقه را ثقه در خصوص مورد بگیریم اینجا در فقره دوم در کلام سائل کلمه ثقه اخذ شده اگر مراد از ثقه در نوع موارد باشد ثقه در موارد شرط نوعیت اصل خبر است اینجا نباید این قید را اخذ کنم یجیئنا الرجلان و کلاهما الثقه این از اول مفروض است تجیعن الاحادیث عنکم مختلفه ظاهرش این است احادیثی هستند که اگر مختلف نبودند حجت بودند احادیثی که اگر مختلف نباشند حجت باشند باید از ثقه وارد شده باشند احادیث غیر ثقه که حجت نیستند پس بنابراین اصل ثقه بودن در اصل روایت مفروض است ثقه بودن به معنای کسی که در نوع موارد ثقه است ثقه‌ای که اینجا اخذ می‌شود یک معنای خاصی بر ثقه دارد یعنی در این مورد خاص روایت هم ثقه هستند یکبار دیگر روایت را می‌خوانم معنای آن خیلی روشن می‌شود سوال این است تجیعن الاحادیث عنکم مختلفه احادیث مختلف از شما برا یما روایت می‌شود امام علیه السلام می‌فرماید: اگر مطابق کتاب الله و احادیث ما بود آن از ماست اگر مشابه آنها نبود آن از ما نیست راوی می‌گوید که گاهی اوقات هست دو نفری که هر دو ثقه هستند مطمئن هستیم که روایت از شما هست ثقه هستند یعنی قول آنها اطمینان بخش است دو حدیث مختلف را نقل می‌کنند که ما مطمئن هستیم که از شما هست پس منا و لیس منا که قبلا فرمودید نمی‌شود مطرح شود منا و لیس منا در صورتی هست که احتمال داشته باشد صادر شده باشد احتمال داشته باشد صادر نشده باشد یجیئنا الرجلان وکلاهما ثقه هستند جایی که

قطعی الصدور باشند به حدیثین مختلفین فلا نعلم ایهم الحق آن وقت قطعی الصدور بودن منافات با این ندارد که ما حق بودن آن را نمی دانیم قطعی الصدور هست ولی ممکن است ازجهات دیگر قطعی نباشد در نتیجه شک داریم که کدام یکی از اینها مفادش مطابق واقع هست به خصوص بحث جهت صدور و امثال اینها دقیقا با قطعی الصدور بودن با سیاق و امثال اینها خیلی خوب وفق می‌دهد « فقال: إذا لم تعلم فموسع علیک بأیهما أخذت». در بحث تخییر این مطلب را اشاره کردم این روایت صرف نظر از بحث ارسال سندی اش دلیل بر حجیت هست اینکه تخییر را به عنوان یک اصل به طور مطلق قرار داده باشد دلیل نیست این فقط در خبرین قطعیتین، قطعی الصدور دلیل هست بنا بر این منافاتی با این ندارد که مثلا مرجحات دیگری ما داشته باشیم و با مرجحات صدوری دیگر منافات دارد برای تقدیر این روایات بحث ما ذیلش مربوط نیست صدرش به توجه خود آن دلالتش خوب هست اگر کسی مطمئن شود که این همان روایت حسن ابن جهم هست بعید نیست اینکه بگوییم ما مطمئن هستیم که این همان روایت نیست مشکل هست و در نتیجه نمی‌شود در این خصوصیات فهو منا فلیس منا به این ویژگی های آن ما ‌بتوانیم استشهاد کنیم چون در واقع اصل اینکه این روایت‌ها نقل به معنا نشده‌اند و امثال اینها و بتوانیم به الفاظ آن تمسک کنیم بر‌اساس انسداد صغیر هست و نتیجه انسداد صغیر این است که ما به این الفاظ می‌توانیم تمسک کنیم ولی در‌جایی که امارات معتبر ولو امارات غیر معتبر بر این باشد که این الفاظ، الفاظ اصلی حدیث نیست یعنی زمینه این مطلب مطرح باشد این الفاظ، الفاظ حدیث نباشد که ما نحن فیه هم از آنهاست مشکل هست که ما بتوانیم به این الفاظ تمسک کنیم جایی که نقل دیگری وجود دارد که خیلی قوی هم هست که این دو نقل ها یک روایت باشد و امثال اینها. البته شما نگویید روایت حسن الجهم عبد الصالح است که عبدالصالح مراد امام موسی کاظم علیه السلام هست یکی عن الرضا علیه السلام هست این احتمال دارد ابالحسن بوده باشد عن ابالحسن علیه السلام را بعضی‌ها امام کاظم علیه السلام تلقی کرده‌اند، بعضی‌ها امام رضا علیه السلام تلقی کرده‌اند هر دو تا اینها تفسیر ابالحسن علیه السلام باشد حسن الجهم هم از امام رضا علیه السلام که قطعا روایت دارد و خیلی هم زیاد هست ولی از امام کاظم علیه السلام چقدر روایت داشته باشد مشکل طبقه ای ندارد که روایت کند ولی روایت های زیاد دارد، چقدر دارد اینها را خیلی یادم نیست. این روایت با این مشکل مواجه هست که مقداری استدلال به این روایت مشکل می‌گردد. اینها چون مرسله هستند قابل تصحیح نیست.

روایت بعدی روایت مرسله حارث ابن المغیره عن ابی عبدالله علیه السلام هست که باز در احتجاج وارد شده: «قَالَ إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ فَمُوَسَّعٌ عَلَیْکَ حَتَّی تَرَی الْقَائِمَ فَتَرُدَّهُ عَلَیْهِ‌» در مورد این روایت بحثی مطرح است که اصلا این روایت جزء اخبار علاجیه هست یا نیست؟ مراد از این «سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ» چیست؟ می‌گوید اگر به نحو انحلالی است یعنی اگر از کسی روایتی شنیدی که ثقه بود این روایت آن حجت است قبل از اینکه وارد این بحث شوم در بحثی در مورد واژه القائم هست که مراد امام زمان علیه السلام هست که در بعضی از روایت

القائم بالسیف از آن تعبیر می‌شود؟ یا مراد من یقوم القائم بامر الامام هست؟ هر دو اصطلاح در روایت وارد شده است و بعضی از مواقع به معنی امام زمان خاص نه حضرت حجت علیه السلام در مورد آن هم به کار می‌رود، و اینکه این روایت بعید نیست مراد از القائم همین معنا باشد که آنجا بحث کرده‌ایم آیا این روایت از ادله اخبار علاجیه هست یا بر اصل حجیت اخبار را دلالت می‌کنداگر گفتیم ای اصل حجیت خبر را دلالت می‌کندبه معنای این است که اذا الحدیث من الثقه حجةٌ مگر اینکه خدمت امام علیه السلام برسد حجیت آن تا زمانی هست که شما از امام سوال نکرده‌اید و الا اگر سوال کنید و امام علیه السلام بگوید غلط هست از حجیت می‌افتد، آیا این دلیل بر حجیت خبر کلِ ثقةٍ هست یا نیست؟ اصل تقریب را هم بگویم اینکه ممکن است شما بگویید اینجا مراد از ثقه، ثقه در خصوص این مورد نیست چون اگر ثقه در خصوص مورد باشد دیگر توهم اینکه این حجت نباشد نیست یعنی ما یقین داریم امام علیه السلام این مطلب را فرموده است اینکه امام علیه السلام این مطلب را فرموده است در اعتبار آن بحثی نیست امام علیه السلام بفرماید موثق علیک می‌توانید شما اخذ کنید کانّه خود شما مستقیم از خود امام نمی‌فهمید این توهم عدم حجیت هست که امام علیه السلام بفرماید این حجت است این می‌خواهد بگوید اگر راوی این روایت ثقه بود و لو شما یقین ندارید این صادر شده ولی مجرد وثاقت در نوع موارد اماره است در خصوص این مورد هم این خبر راوی مطابق با واقع و حجت هست، از این جهت من انکار نمی‌کنم که ثقه در این روایت، ثقه به معنای مستبعد هست اگر در مقام معنای مرجحیت باشد این بحثث دیگری دارد که بعداً عرض می‌کنم از این جهت اشکالی نیست ولی «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ» شرط اینجا «اصحابک» هست یعنی امامی باید باشد اصحابک ظاهرش امامی بودن هست و غیر امامی داخل نمی‌شود.

پرسش: مرسله چه کسی بود... پاسخ: الحارث بن مغیره

«إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ» این در مورد غیر امامی نمی‌شود به آن استشهاد کرد حالا صرفنظر از اینکه کلمه ثقه آیا از آن عدالت استخراج می‌شود یا نه با بعضی تقریباتی که قبلاً عرض می‌کردیم می‌گفتیم از ثقه عدالت هم استفاده می‌شود اگر آن را هم ضمیمه کنیم ممکن است بگوییم این برای خبر مطلق ثقه به معنای متاخر که صدوق هست نمی‌شود به استدلال کرد چون ممکن است ثقه در مورد کردار وگفتار باشد که لازمه وثاقت در کردار این هست که شخصی عادل باشد حالا آن جهت عدالت را کنار بگذاریم جهت امامی بودن آن «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ» صریح هست. پرسش: ؟؟؟... پاسخ: یکی از معنای اصحاب این است که کسی که شاگرد تو هست این مراد نیست که شاگرد تو، اصلاً اصطلاح اصحابنا یعنی امامی این به این معنا باشد نمی‌شود به آن استدلال کرد و احتمال هم باشد نمی‌شود به آن استدلال کرد، حالا این در صورتی بود که اصل حجیت خبر باشد اگر مراد از این روایت اصل حجیت نباشد مراد ترجیح است «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِکَ الْحَدِیثَ وَ کُلُّهُمْ ثِقَةٌ» که ما در جای خود گفتیم ظاهراً مراد این است ظاهر این روایت این است که کُلُّهُمْ ثِقَةٌ وثاقت کل دخالت دارد در این حکم و حکمی است که همه باید ثقه باشد یعنی نه اینکه از هر کسی اخذ

کردیم آن شخص خاص کلهم یعنی همه آن اصحاب ثقه باشد و در شرط حجیت خبر، وثاقت کل دخالت ندارد چیزی که هست می‌گوید اگر دو تا حدیث شنیدی که هر دو طرف آن کل راویان این طرف وآن طرف ثقه بوذند این حکم ثابت است نسبت به به اخبار علاجیه وثاقت الکل دخالت دارد چون وثاقت الکل شرط اصل حجیت کلاالخبرین هست تا موضوع تعارض ایجاد بشود اگر کلهما ثقه نباشند اصلاً حجیت ندارند هر دو حجت نیست که داخل در موضوع تعارض باشند ما آنجا عرض می‌کردیم ظاهر این روایت این هست که مربوط به اخبار علاجیه هست و اینکه مال اصل خبر باشد خلاف ظاهر است اگر این مربوط به اخبار علاجیه باشد کلهم ثقه ممکن است ثقه در خصوص خبر باشد و مراد این هست که دو تا روایت قطعی الصدور وارد شد یا اطمینان الصدور، قطعی که اینجا به کار میبرم در این بحثها اعم از قطع حقیقی و قطع عرفی که اطمینان باشد اگر دو تا روایت اطمینانی الصدور وارد شد این دو تا روایت «فَمُوَسَّعٌ عَلَیْکَ حَتَّی» مراد از این می‌تواند اطمینانی الصدور باشد اینجا دیگر آن بیانی که قبلاً عرض کردیم که این مستبعد هست که در موضوع حجیت وثاقت راوی را در خصوص این مورد را اخذ کردیم چون این بحث حجیت نیست اختلاف دو روایت و بحث مرجحیت هست آن هم ممکن است حجیت تعبدیه نباشد بلکه حجیت وجدانیه، حجیت عقلاییه‌ای باشد که اخبار قطعی الصدور یا موثوق الصدور داشته باشد محصل این روایت این می‌شود که اگر دو تا روایت دارید و اطمینان دارید که هر دو صادر شده است اینجا اختیار دارید به هر کدام خواستید عمل کنید همان مضمونی که ما در مورد ذیل روایت حسن بن جهم می‌گفتیم عین همان روایت می‌شود که مراد می‌تواند مرجح بودن تخییر در خصوص خبرین قطعی الصدور باشد مثل این روایت اصلاً ربطی به بحث ما ندارد.

پرسش: بالاخره نوعاً اطمینان می‌آورد یا نمی‌آورد اخبار ثقه... این اخبار چگونه بوده است؟ پاسخ: نوعاً اطمینان می‌آورد و در همان موارد نوعی که اطمینان می‌آورد با آن کار دارم و با مورد نادرش کاری ندارم و در نوع موارد اطمینان می‌آورد پس در همه موارد باید حجت باشد. این روایت هم به نظر می‌رسد اصلاً ربطی به این بحث ما ندارد. مرحوم شیخ هم در رسایل یک تعبیری دارد اینکه می‌گوید از مجموع این روایت حجیت خبر فقط خبر موثوق الصدور استفاده می‌شود موثوق الصدور یعنی اطمینانی ما البته با تقریباتی که کردیم گفتیم نه اختصاص به خبر اطمینانی ندارد ولی این روایت‌هایی که هست دالّ بر خبر چیز نیست محصل عرض ما در روایت تا اینجا این هست که اولاً اکثر این روایات که آقای صدر هم تمسک کرده‌اند، اکثر این روایات دلالت ندارد آنهایی هم که دلالت دارد مثلاً ما دلالت مقولبه عمر بن حنظله را پذیرفتیم روایت عبدالرحمان بن ابی عبدالله را عرض کردیم بعید نیست بپذیریم این روایتها اولاً آنقدر زیاد نیست حالا کسی با این مقدار اطمینان پیدا کند به حجیت، خیلی روایتهای زیادی نیست که ما از آنها بخواهیم حجیت را استفاده کنیم ولی ما از آن دسته‌ای روایت‌هایی که آقای صدر حجیت آن را تمام ندانست ما بعضی از آنها را حجت دانستیم، اینکه مجموعاً بتوان حجیت خبر امامی عدل ضابط را استفاده کرد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»